

مرجه و دوگانگی موجود در اندیشه آنان

شعبانعلی بیدکی

دانشجوی دکتری گروه تاریخ و باستان شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

محمد سپهری (نویسنده مسئول)

sepehran55@gmail.com

استادگروه تاریخ واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

محمود سید

m-seyed-history@iaau.ac.ir

استادیار گروه تاریخ، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مجله علمی پژوهشی تاریخ-شماره ۵۹- زمستان ۹۹ صفحه ۱۶۳-۱۴۷

تاریخ دریافت مقاله : ۹۹/۹/۳۰ تاریخ پذیرش ۹۹/۱۰/۱۴

چکیده

مسلمانان پس از رحلت پیامبر (ص) دچار تشتت و افتراق شده و فرقه ها و نحله های مختلفی در حوزه اندیشه سیاسی اسلام پدیدار گردید که هر کدام از این گروه ها در خصوص مباحث کلامی صاحب آرای گوناگونی شدند. مرجه اولیه که با پرهیز از قضاوت در مورد دو جبهه علوی و عثمانی، اعلام موجودیت کرده بودند، به مرور توجیه کلامی مناسبی در تایید سکوت خود به کار بستند که همانا به تعریف خاص ایشان از ایمان، یعنی نقطه ثقل مرجئی، منتهی شد. این برداشت که بر کنش سیاسی آن ها تاثیر مستقیم داشت، به جریانی اثر گذار در سیر تحولات سیاسی-فرهنگی در اسلام تبدیل گردید: تا جایی که همگرایی یا واگرایی آن ها با حاکمیت بنی امیه و سهم ایشان در میزان مشروعیت امویان، محل بحث جدی بوده است. بر اساس آنچه بیان گردید سوال محوری پژوهش حاضر این است که نوع مواجهه و واکنش فرق مرجئه در تعامل و تقابل با امویان چگونه بوده است؟ فرضیه طرح شده آن است که فرق مختلف مرجئه بر اساس نوع تفکر و جریان های سیاسی روز در برابر رویکردهای امویان واکنش نشان داده اند. نوشتار پیش روی بر اساس روش توصیفی-تحلیلی سامان یافته است.

کلید واژه: مرجه، امویان، ایمان، گناه کبیره

از مهمترین عواملی که در پیدایش فرقه ها یا ترویج فرقه ای در مقابل فرقه دیگر در تاریخ اسلام نقش بسزایی داشته، سیاست است. در پی درگیری های سیاسی و جنگ هایی که در دوران خلفا بخصوص در سال های پایانی خلافت عثمان و خلافت امیرالمومنین(ع) در جامعه اسلامی پیش آمد، فرقه های فقهی و کلامی - ملل و نحل - مهمی چون خوارج، مرجئه و معتزله بودند. مرجئه از جمله جریان های بود که در جریان فضای سیاسی پس از قتل عثمان و شهادت علی(ع) به وجود آمد. بنی امیه بنا به مصالح حکومتی از همان آغاز مذهب جبر و ارجاء را برگزیدند و اینگونه وانمود کردند که خداوند خلافتشان را به ایشان عطا کرده است و با این حرکت هاله ای از قداست به اعمال خود بخشیدند. در حقیقت گروه عمده ای از مرجئه نیز از حکومت بنی امیه رضایت داشتند و با شیعه و خوارج مخالف بودند. (ابراهیم حسن، ۱۳۶۲/ ۱: ۴۱۰). از آنجا که مرجئه تفاوتی میان خوارج و بنی امیه و شیعه قائل نشدند و همه را مؤمن می دانستند و از حکم به کفر یا خلود در جهنم علیه یکی پرهیز می کردند و طرز تفکر ارجاعی که نقشی برای عمل در ایمان قائل نبود و ارزش عمل را می کاست و همه افراد مسلمان را در یک رتبه می دید، پشتوانه ای فکری برای اباحه گری بود. چنین اندیشه ای می توانست مورد سوء استفاده حاکمان قرار گیرد. زیرا اصولاً مذهب اباحه، مذهب حاکمان بود و چون مرجئه این نظریه را مطرح کردند می توانستند به حاکمان خدمت کنند و از آنجا که اندیشه آنان، اطاعت از خلیفه گناهکار را واجب می دانست، نتیجه آن تفکر این عملکرد بود که مردم بی قید و شرط موظف به گردن نهادن بر حکمرانی حاکمان ظالم می شدند. این نظریه از دو جهت به نفع حاکمان اموی تمام شد. یکی این که آنها را از جهت ایمان در رتبه دیگر صحابه قرار می داد، هر چند سابقه ای در اسلام نداشتند و اعمال آنها هم در راستای ایمان نبود؛ دیگر اینکه توجیه خوبی جهت ساکن نگه داشتن مردم در مقابل سیاست های ظالمانه حاکمان به شمار می رفت. از همین رو عده ای مرجئه را اساساً فرقه ای اموی می دانند و می گویند مرجئه دست کم به صورت منفی و نه ایجابی بنی امیه را تأیید کرده اند. (گلدزبهر، ۱۳۵۷: ۷۶). از سویی، معاویه در جایگاه بنیانگذار حکومت اموی از همان ابتدا بر این مرام بود لذا ابن ابی الحدید آورده: «معاویه تظاهر به جبر و ارجاء می کرد». (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۷: ۱/ ۳۴۰) قاضی عبدالجبار نیز می گوید: «چون معاویه حکومت را به دست گرفت و دید مردم فرمان او را اجرا نمی کنند و حجتی بر آنها ندارد رای جبر و ارجاء را پیش کشید و گفت اگر پروردگرم مرا برای حکومت شایسته نمی دید آن را به دامن من وا نمی گذاشت و چنانچه این وضعیتی که ما بر آن هستیم مورد پسند خدا

نبود آن را تغییر می داد.» (همدانی، ۱۹۷۴: ۱۴۳). این دیدگاه مرجئه که سرنوشت آینده آن جهانی مردمی را که ایمان آورده اند، نمی توان پیشاپیش معین کرد، نهایتاً منتج به این باور شد که امویان، مسلمانان حقیقی و اهل قبله هستند. (گلدزیهر، همان: ۱۶۵) و بدین خاطر قیام کردن علیه آنان مشروع نیست. (وات، 49:1370) نظریه دیگری توأم با این تفکر، چنین بود که امر بالمعروف و نهی از منکر و استعمال اسلحه برای آن فتنه ای بیش نیست به جز از حکومت. انتقاد بر افعال دیگران جایز است اما لب گشودن علیه ظلم و ستم حکومت کاری است ناجایز. براساس مطالعات اکثر مستشرقین و برخی منابع اولیه، مرجئه به عنوان حامیان قطعی حکومت بنی امیه و تقویت کننده اعمال آنها معرفی شده اند که البته این عقیده با تکیه بر برخی مستندات که در تاریخ سیاسی فرقه مرجئه وجود دارد، تا حدودی مشکوک شده است. در ادامه نوع تعاملات مرجئه با امویان مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

۲- مواجهه فرق مختلف مرجئه

همانگونه که می دانیم مرجئه همچون دیگر فرقه های اسلامی به گروه هایی چند تقسیم می شوند. از آنجا که همه گروه های آن در قبال حاکمیت موضع مشترکی نداشتند معرفی آنان می تواند ما را در تعیین همسازی یا ناهمسازی این فرقه با بنی امیه یاری رساند. بنابراین در همین ابتدا لازم می باشد که دسته های مختلف این فرقه آشکار گردد تا همسازی یا ناهمسازی هر یک از آنان در برابر حاکمیت بنی امیه مشخص گردد. شهرستانی مرجئه را به چهار گروه تقسیم کرده که عبارتند از: مرجئه خوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریه و مرجئه خالصه (شهرستانی، ۱۳۶۹: ۱۲۵/۱). با وجود اینکه ارجاء در ذرات خود با اصول عقاید خوارج و معتزله ناسازگار است لیکن انتساب این فرقه به فرقه هایی چون خوارج یا معتزله، جبریه و قدریه به این سبب است که بسیاری از رهبران آنها، در عین اعتقاد به ارجاء به برخی از اصول این فرق نیز معتقد بوده و به همین مناسبت به این نام منسوب شدند. به عنوان نمونه «غیلان» که یکی از رهبران مرجئه شناخته می شود در عین اعتقاد به ارجاء به برخی از اصول قدریه که در باب آزادی اراده انسان بود معتقد گردید و به همین دلیل مرجئه قدری شناخته شد. همین امر درباره جهم که از مرجئه جبری بود نیز صادق است. در این میان ابوالحسن اشعری فرق مرجئه را به دوازده گروه تقسیم می نماید که هر یک از آنان در باب ایمان نظر خاصی دارند (اشعری، ۱۳۶۲: ۱۹۷/۱-۲۰۵). همین اختلاف نظر در باب ایمان بود که

کسانی چون ملطی را نیز بر آن داشت که مرجئه را به یازده گروه تقسیم نمایند(ملطی، ۱۴۱۲: ۱۰۵-۱۱۲)، بدین قرار:

۱- گروهی که ایمان را شناخت خدا و پیامبرانش و همگی چیزهای می داند که از سوی او آمده است. جهم بن صفوان از این گروه می باشد. وی معتقد است که هر گاه آدمی به معرفت خدا برسد و بعدا با زبان به انکار او پردازد، کافر نمی شود زیرا که ایمان کاهش و افزونی نمی پذیرد.

۲- پیروان ابو الحسین صالحی که ایمان را منحصرأ شناخت خدا و کفر را جهل بدو می دانند. ایمان جز معرفت خدا و کفر جز جهل بدو نیست اگر کسی گوید خدا سه گانه است. کفر نیست با این همه این سخن جز کافر بر زبان تراند و هر کس پیامبر را انکار کند مومن نیست نه از آن جهت که این محال است بلکه از آن روی که پیامبر گفت: هر کس به من نگردد به خدای نگرویده است. ۳- سومین گروه پیروان یونس سمیری است که ایمان را معرفت خدا و عبادت به اومی دانند و هر که تمام این خصلت ها در آن فراهم شود مومن است و هرگاه یکی از این خصلتها نباشد کافر گردد. با این همه یونس چنین نگفته است. ۴- ثوبانیه: پیروان ابی ثوبان مرجی هستند که ایمان را اقرار به خدا و شناخت وی و پیغمبران او و چیز هایی است که در نزد خود شایسته است می داند. ۵- غیلانیه: پیروان غیلان هستند که می پندارند که ایمان معرفت ثانوی است به همراه محبت و فروتنی و گواهی بدانچه از سوی خدا و رسولش آمده. و معرفت نخستین از روی اضطرار است نه اختیار و نشانه ایمان نیست. ۶- غسانیه: پیروان غسان مرجی هستند که ایمان را اقرار به خدا می دانند. که آن چیزی است که بیفزاید و کاستی نگیرد. فرق این دسته با یونسیه آن است که اینان هر خصلتی از ایمان را برخی از ایمان می دانند. ۷- از فرقه های دیگر مرجئه، پیروان محمد بن شیبب را بایستی نام برد که پندارند ایمان، تصدیق خدا و معرفت به یگانگی اوست و نیز تصدیق به پیامبران است. آنان پندارند که مرتکب کبیره در صورتی که از نماز گزاران باشد و خدا و رسول را تصدیق کند، ایمان خود را بکلی از دست نمی دهد، به سبب پاره ای ایمان که در اوست، مومن است و بخاطر گناه کبیره فاسق است. ۸- دیگر پیروان ابو حنیفه هستند که پندارند ایمان، شناخت خدا، رسول و شریعت اوست و خصلت واحدی است که زیادت و کاستی نپذیرد و مردم در ایمان های خود متفاوت نیستند. ۹- دهمین فرقه، به تومنیه یا معاذیه مشهورند که می گویند ایمان چیزی است که آدمی را از کفر ننگه دارد و مجموعه خصلت هایی است که ترک همگی یا یکی از آنها موجب کفر می شود. ۱۰- مریسیه: پیروان بشر مریسی و از مرجئان بغداد هستند که در فقه به رای قاضی ابو

یوسف بود و گویند: ایمان تصدیق دل و زبان با هم است و در لغت هم بدین معنی آمده است هر چند تصدیق نیاید ایمان نباشد. ۱۱- کرامیه: پیروان محمد بن کرام، که ایمان را اقرار و تصدیق با زبان می دانند و معرفت قلب یا هر چیز دیگری جز اقرار زبانی را شرط ایمان نمی دانند آنها منافقانی را که همزمان با پیامبر (ص) بودند مومن می دانند زیرا در نظر آنها کفر تنها انکار خداوند با زبان است (شهرستانی، همان: ۱۲۵/۱؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۱۹۱-۱۹۵). پرداختن به این گروه ها از آن جهت که نشان دهنده اختلاف نظر فرق مرجئه درباره ایمان می باشد و بالطبع می تواند در موضع گیری آنان نسبت به حاکمیت تاثیر گذار باشد حائز اهمیت است.

در حقیقت با بررسی نظرات ایشان در باب ایمان است که می توان به سه جریان افراطی، تفریطی و اعتدالی و غلات در میان معتقدان به این مذهب پی برد. به عنوان نمونه در گروه افراطی یا به تعبیر دیگر گروه محافظه کار مرجئه می توان آن دسته از آنان را جای داد که ایمان را اعتقاد قلبی دانسته و در صورتی شخص مرتکب کبائر شود و محرمات را انجام دهد باز هم مومن کامل است. و یا گروهی که ایمان را فقط اقرار زبانی دانسته و هر چیز دیگری جز همین اقرار زبانی را از شرایط ایمان نمی دانند.

اصحاب محمد بن کرام سجستانی و یا صالحیه را می توان از این گروه غلات محسوب داشت. البته برخی پیروان جهم را نیز در زمره این گروه قرار می دهند، که ما در این خصوص در جای خود بحث خواهیم کرد. این اعتقاد در باب ایمان به راحتی می توانست باعث کاهش ارزش عمل و در نتیجه اباحه در جامعه گردد. در حقیقت اثرات سوء اندیشه مرجئه بیشتر از ناحیه همین اعتقاد و همین گروه از مرجئه است. اما در گروه معتدل و میانه رو مرجئه که شخص مرتکب کبیره را نه کافر و نه مومن کامل دانسته بلکه فاسق می دانند، می توان اصحاب ابو حنیفه، غیلان، ثوبانیه، شمیره را جای داد. ابن حزم در این خصوص می نویسد: «نزدیک ترین فرقه های مرجئه به اهل سنت، پیروان مذهب ابو حنیفه هستند که معتقد می باشند، ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی است و عمل از شرایع و فرائض است و دورترین آنها اصحاب جهم بن صفوان و محمد بن کرام اند که می گویند ایمان فقط امر قلبی است.» (ابن حزم، ۱۴۰۶: ۱۱/۲) گفتنی است که در بخش بررسی اندیشه رهبران مرجئی بخوبی آشکار خواهد شد که اعتقاد این فرق و رهبران آنان در باره ایمان و دیگر اصول اعتقادی تا چه حد در موضع گیری آنان نسبت به حاکمیت موثر بوده است. در ادامه این بحث بایستی گفت

که مقریزی نیز مرجئه را سه گونه دانسته، «گروهی که میان اعتقاد به ارجاء و قدر جمع می کنند، که همان مرجئه قدریه هستند. مانند غیلان دمشقی و ابوشمر.

گروهی که بین ارجاء و جبر جمع می کنند به نام مرجئه جبریه مانند جهم بن صفوان. و سوم گروهی که به ارجاء محض معتقد می باشند و مرجئه خالصه اند. این گروه سوم خود به چهار فرقه یونسیه، غسانیه، ثوبانیه و تومنیه تقسیم می شود وی همچنین گفته است که «پس از حسن بن محمد بن حنفیه مرجئه به چهار گروه مرجئه خوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریه و مرجئه صالحیه تقسیم شدند» (مقریزی، بی تا: ۳۵۰/۲). بغدادی هم از سه گروه قدریه، جبریه و خالصه یاد کرده است که گروه آخر به پنج فرقه تقسیم شده اند (بغدادی، همان: ۱۹۰). سعد بن عبدالله اشعری نیز از چهار فرقه مرجئه یاد کرده است.

۱- جهمیه: پیروان جهم ابن صفوان که مرئه خراسان و اهل غلو بوده اند. ۲- غیلانیه، اصحاب غیلان بن مروان که مرجئه شام اند. ۳- ماصریه، اصحاب عمر و بن قیس ماصر که مرجئه عراق اند، مانند ابو حنیفه. ۴- شکاکیه، مثل سفیان بن سعید ثوری، شریک بن عبد الله ابن ابی لیلی، محمد بن ادریس شافعی و مالک بن انس که حشویه نامیده شده اند (اشعری، همان: ۵-۶) نوبختی نیز همانند اشعری از این چهار فرقه یاد می کند (نوبختی، ۱۳۶۱: ۱۴-۱۵)

در پایان بررسی فرق مرجئه بایستی بدین نکته توجه داشت که عملکرد سه گروه مرجئه خالص، مرجئه جبری و قدری در برابر حکومت اموی یکسان نبوده است از میان این فرقه ها مرجئه خالص گروه همسو و همساز با امویان محسوب می شوند اما گروه مرجئه قدریه و بخصوص جبریه از گروه های درگیر و ناسازگار با حکومت بودند. یکی از علل تفاوت رویکرد این سه گروه در برابر حاکمیت تفاوت رای و نظر آنان با یکدیگر در باب ایمان بود. که به دوگانگی های موجود در اندیشه مرجئه باز می گردد و به گونه ای که هر یک از آنان مصالح خود از آن بهره می بردند. در حالی که مرجئه ناب و خالص به تفکیک عمل از ایمان و موخر دانستن آن از ایمان معتقد بودند تا حدی که ادای فرائض و عمل را جزو ایمان ندانسته و برای آن ارزش قائل نبودند، مرجئه جبریه در عین تفکیک عمل از ایمان برای عمل ارزش قائل شده و از نتیجه اباحه این اندیشه جلوگیری نمودند. همچنین آنان بر خلاف مرجئه ناب که داوری همه امور را به خداوند واگذار می کردند، بین امور آشکار و مشتبه تفاوت قائل شده و تنها داوری امور مشکل را به خدا واگذار نمودند و در برابر امور

آشکاری چون ستم فاحش قد علم می کردند. نمونه هایی از حضور آنان بر ضد حکومت شاهد این مدعاست.

۳. مرجنه و دوگانگی موجود در اندیشه آنان

۱-۳. رویکرد سازش در اندیشه مرجنه

پدیده ارجاء در آغاز پیدایش، پدیده ای صرفاً سیاسی بود. اما معتقدان به آنان به سرعت مساله ایمان و کفر را مطرح کردند. زیرا از یک سو خوارج را مشاهده کردند که عمل را جزء جدا نشدنی ایمان می دانستند و می گفتند: داشتن یکی از آن دو موجب بی نیازی از دیگران نمی شود و هر دو را باید توأم با هم داشت و همچنین آنها در تفکیر علی (ع)، عثمان، اصحاب جمل، حکمین با یکدیگر هم عقیده اند (ملطی، همان: ۴۷-۵۳-۵۰) و از سوی دیگر برخی از شیعیان را دیدند که صحابه پیامبر را به سبب بیعت نکردن با علی (ع) و همراهی نکردن با او تکفیر نمودند. از این رو بسیاری از آنان بر این باور بودند که، ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی به خدا و رسول او، عمل شخص جز لازم ایمان او نیست. لذا مومن، مومن است هر چند از تکالیف خود سر باز زند، یا مرتکب کبیره شود. (میان محمد، ۱۳۶۵: ۱۱۴) مرجئه معتقد بودند به غیر از شرک، همه گناهان و حتی بدترینشان آمرزیده خواهد شد. همچنین عده ای از آنان بر این عقیده بودند که اگر کسی قلباً ایمان داشت، اما بی آنکه تقیه کند، زبان به کفر گشود، حتی یهودی و نصارا از دنیا رفت باز هم مومن است. بنابراین به لحاظ سیاسی این فرقه در برابر آرای خوارج که خلفای اموی را غاصب شمرده و خلیفه مرتکب گناه کبیره را از جرگه مسلمانان خارج می نمودند و جهاد بر ضد هر فرمانروای کافر را لازم شمردند، اندیشه سهل انگاری داشته و خلیفه گناهکار را واجب الطاعه می دانستند. یکی از پی آمدهای چنین اندیشه ای، هوا خواهی از امویان نژاد پرست بود که عملی شد. (رضا زاده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۱۳۷). در واقع اعتقاد خاص مرجئه درباره ایمان باعث گردید، خلیفه اموی به صرف اینکه مرتکب اعمالی شده باشد که برخی از مسلمین آن را گناه میدانند از عضویت در امت اسلامی محروم نشود بلکه آنان مسلمانان حقیقی و اهل قبله اند و تردید پارسان در حق آنان پایه و اساسی ندارد. (گلدزیهر، همان: ۳۵۷/۱). برخی از آنان - مرجئه خالص - همچنین معتقد شدند که حکومت امویان به خواست خدا بوده و به همین جهت قانونی است. حتی اگر گناهی هم مرتکب شده باشند. به عقیده آنان فقط باید با آنهایی مبارزه نمود که به سوی جماعت شمشیر می کشند. آنان با مهارت تمام می کوشیدند هم رنگ جماعت شوند. بنابراین اگرچه تابع

امویان نبودند، لیکن حکومت آنان را به رسمیت می شناختند و در ضمن حق انتقاد از برخی از اعمال ناحق را برای خود نگه می داشتند (رضا زاده، همان: ۱۵۲).

همچنین اعتقاد آنان در این باب که چون شخص مسلمان در صورت ارتکاب مسلمان است. پس باید از خلیفه گناهکار نیز اطاعت نمود. باعث به هواداری از امویان برخاسته بودند. (معروف حسنی، ۱۳۷۱: ۱۷۵). با اظهار اطاعت این فرقه از امویان و اینکه آنان را مشروع و واجب الطاعه دانستند رهبران و بزرگان آنان از توجهات اولین خلفای اموی برخوردار شدند و در پایتخت آنها، دمشق، در کنارشان قرار گرفتند. این در حالی بود که فرقه های دیگر خوارج و شیعه با انواع اذیت و آزارها روبرو بودند.

مشروعیت امویان بر سه رکن عقیدتی گذاشته شده بود که حذف هر یک از آنان می توانست تزلزلی در بنای مشروعیتش ایجاد کند. اول ارجاء، دوم تفکیک عمل از ایمان و سوم جبر. لذا هر دو اصل ارجاء و تفکیک عمل از ایمان، به نفع حاکمیت امویان بود. اصل ارجاء بدان دلیل که هرگونه قضاوتی را نسبت به اعمال خلیفه و حکامش به روز قیامت موکول می کرد، زیرا آنان در تشخیص گناهکار خود را قاصر می دانستند. و تفکیک عمل از ایمان بدان دلیل که باعث میشد هر چه از خلیفه سر بزند لطمه ای به مسلمانی او وارد ننماید. بنابراین خلیفه گناهکار هم واجب الطاعه می باشد. مرجئه با این اعتقادات، بزرگترین خدمت را به امویان کردند. همین مساله باعث شد که برخی اساسا آنان را فرقه ای اموی مذهب بدانند و اظهار کنند که مرجئه بنی امیه را تایید می کرده اند (در این نظر به قدری افراط صورت گرفته که برخی چون احمد امین، مرجئه را دقیقا اموی مسلک نشان داده و می نویسد: «آرای مرجئه در مومن دانستن همه طوایف و گسترش دایره مومنان گر چه به طور غیر مستقیم خدمت گذار سیاست بود، دست کم این اثر را داشت که معتقدان به آن را بی تفاوت می کرد. نه ضد دولت و نه همراه آن. زیرا وقتی آنها همه موافقان و مخالفان عثمان و یاران علی علیه السلام و معاویه را مومن معرفی کردند. نتیجه این بود که نگاهشان به معاویه و یارانش مانند نگاهشان به علی علیه السلام و یارانش خواهد بود و همسازی و مسالمت پابنی امیه را درست تلقی خواهند کرد و خلفای اموی را مومنانی خواهند دانست که قیام بر ضد آنها صحیح نخواهد بود. از این روست که در تاریخ نمی بینیم امویان بامرجه درگیر شده باشد، در حالی که با خوارج و شیعه درگیر بودند. بلکه آنها کسانی را که به ارجاء معروف بودند، به کار گمارند، مانند یزیدین مهلب که ثابت بن قطنه، شاعر مرجئی را به کار گمارد گر چه امویان، برخی از مرجئه را آزار و اذیت کردند، اما این

به دلیل عقیده ارجاء آنان نبودند، بلکه انگیزه های دیگری در کار بود، مثلا حارث بن سریق را که از رهبران مرجله بود به سبب ارجاء بلکه به علت خروج و با انگیزه های قبیلگی و دشمنیهای شخصی به قتل رساندند.» (امین، همان: ۳/۳۲۵).

از بررسی رویکرد سازش در اندیشه مرجنه می توان چنین برداشت کرد که آنان با اندیشه های خویش فضای فکری جامعه را برای پذیرش حکومت امویان در برابر شیعیان فراهم ساخته بودند. آنان چون معتقد بودند کسانی هم که از امام فاسدی پیروی می کنند می توانند مسلمان صالحی باشند و هم چنین معین نمی کردند چه کسی استحقاق خلافت دارد علی یا عثمان؟ زمینه را برای خلافت امویان فراهم نمودند. حتی برای اینکه از تندروی و جنگ داخلی میان مسلمانان بکاهند، می گفتند مانعی ندارد که دو خلیفه هم زمان حکومت کنند (فیومی، ۱۴۲۳: ۱۳۴).

با این که این اندیشه توانست تثبیت و دوام حکومت را به دنبال داشته باشد، پی آمدهای دیگری نیز به دنبال داشت که منجر به رویارویی آنان با امویان گردید. چنانکه در یک رساله مربوط به قرن اول هجری از سلیم بن ذکوان اباضی، مرجنه مخالفان سر سخت امویان توصیف شده اند. مایکل کوک این متن را از سال های آغاز دهه هشتاد هجری می داند (M.COOK. s, 1981. pp47). این بدان معنی است که به گفته او مرجنه از آغاز انقلابی تر از آن بودند که عموماً تصور کرده اند. لحن کلی اسناد بیشتر دلالت دارد بر اینکه این رساله در هنگام شورش ابن اشعث در سال ۸۲ تدوین شده است. به گفته سالم از آن زمان در عراق اتحاد ضد اموی سیر گرفته بود که حتی رهبران مخالف جنگ هم امویان را حکامی شریر دانستند (ibid: p27).

۲-۳. رویکرد مقابله در اندیشه مرجنه

۱-۲-۳. مواجهه مرجنه جبریه

بر اساس گزاره های تاریخی قابل قبول، شکل گیری ریشه تاریخی مباحث مربوط به جبر به اوائل نیمه دوم قرن اول هجری، همزمان با به قدرت رسیدن خاندان بنی امیه و روی کار آمدن معاویه مربوط می شود. در حقیقت اوضاع و احوال سیاسی و شرایط اجتماعی آن روزگار، طرح چنین مباحثی را اقتضا می نمود. اعتقاد بر این است که، معاویه نخستین کسی بود که عقیده جبر را مطرح نمود. رساله ای نیز از حسن بصری در دست است که در آن جبریه اهل بصره را مخاطب ساخته است (ابن مرتضی، ۱۹۶۰: ۱۲). بنابراین در قرن اول هجری در عراق و شام گروه هایی با اعتقاد به

نظریه جبر یافت می شده اند. از جمله این گروه ها ، مرجئه جبریه می باشند که در کتب فرق و مذاهب به عنوان نخستین جبریه شناخته شده اند. در حقیقت ارجائی که این گروه به آن معتقد بودند متفاوت بود با نوع ارجائی که مرجئه محض از آن بهره می بردند. شواهد تاریخی نشان می دهد که گروهی درگیر و ناسازگار با امویان را تشکیل می دادند. زیرا در نزد آنان، ایمان همان تصدیق به قلب و اقرار به زبان بود. آنها در عین اعتقاد به تفکیک عمل از ایمان، برای اعمال ارزش قائلند. این در حالی است که مرجئه محض عمل را پس از ایمان قرار داده و برای اعمال ارزشی قائل نیستند لذا اندیشه آنان در همسازی با بنی امیه بود. مرجئه جبری برای اعمال ارزش قائل شده و معتقد گردیدند که انسان در برابر خوب یا بد اعمال خود پاداش یا کیفر می بیند. با همین اعتقاد است که برای خود حق انتقاد از حکومت را قائل شده و در ناهمسازی با حکومت قرار گرفتند. شاهد این ادعا شعری از ثابت قطنه ازدی شاعر مرجئی است. (اصفهانی، بی تا: ص ۲۶۹-۲۷۰)

وی که به عنوان یکی از افراد مرجئه جبریه محسوب می شود در ابیاتی که به جزا اشاره کرده، و این که مومن در برابر کردارش به حساب کشیده خواهد شد و بخاطر عمل خیرش پاداش خواهد گرفت. وی همچنین اشاره می کند در برابر کسانی که به ستم رفتار کنند و یا به بیراهه بروند موضع گیری می شود. آنان برخلاف مرجئه ناب که امور مشکل و آشکار را از یکدیگر جدا نکرده اند و میان آنان تفاوتی قائل نشدند و قضاوت درباره آنان رابه خدا و روز داری موقوف کردند، اظهار نظر در مورد مسائل مشبه خودداری کرده و در مورد آنان به ارجاء قائل شدند لیکن نظر خود را درباره امور آشکار همچون ستم فاحش به صراحت و قطع و یقین بیان می کردند. همان گونه که در شعر ثابت آمده آنان چنین باور داشتند که مرتکب گناهان کبیره ، کافر نیست و در آتش جاودان نخواهد بود بلکه به قدر گناهش کیفر خواهد دید و سپس به بهشت می رود. ثابت قطنه ، خوارج را تخطئه می کند. زیرا آنها مرتکبان گناه کبیره را تکفیر میکردند و علی (ع) و عثمان را به کفر نسبت می دادند. به عقیده او علی (ع) و عثمان از مومنانی بودند که هرگز چیزی را با خدا شریک نکردند . او تصریح می کند که، امر این دو براو پوشیده و پنهان است و از همین رو آن را به روز رستاخیر موقوف می کند تا خدا آن دو را براساس اعمالشان محاسبه کند و هر آنچه می خواهد برایشان حکم کند(اصفهانی، همان: ۲۶۹/۱۴-۲۷۰).

بر اساس آنچه گفتیم مشخص می شود که مرجئه جبریه فرقه ای مذهبی - سیاسی بودند که همانند مرجئه خالص به اصل ارجاء و تفکیک عمل از ایمان معتقد بوده لیکن تفاوت برداشت آن دو از

اصول عقاید باعث تفاوت عملکرد آنان شد لذا بر عکس مرجئه محض که با امویان سازش داشتند و در برابر عملکرد آنان سکوت اختیار کردند. آنان در برابر سیاستهای امویان سکوت نکرده و به دادگری در حکومت و پیروی از کتاب و سنت و پیشوایان هدایت و به کار گرفتن مسلمانان شایسته دعوت نمودند و با چنین اندیشه ای در قیام های عصر اموی شرکت نمودند.

۲-۲-۳. مواجهه مرجئه خالصه

حکومت اموی مبانی مشروعیتش را بر سه رکن عقیدتی گذاشته بود که حذف هر یک از آنان، می توانست تزلزلی در بنای مشروعیتش ایجاد کند. اول ارجاء، دوم تفکیک عمل از ایمان و سوم جبر. تنها جریان فکری جامعه اسلامی که همزمان از این سه نظریه دفاع می کرد مرجئه خالص یا خالصه بود. بنابراین می توان گفت که امویان تنها مرجئه خالص را حمایت می کردند و متقابلاً اندیشه آنان نیز در حمایت از امویان بود. این در حالی است که مرجئه جبری و حتی قدری نقشی کاملاً بالعکس را ایفا نمودند. به عنوان نمونه، از افراد این گروه می توان جعدبن درهم را نام برد که به قیام یزید بن مهلب پیوست (ابن کثیر، همان: ۱۸۶/۹).

وی اشعاری در مذمت قبایل یاری کننده امویان سروده است (طبری، ۱۹۶۴: ۵۹۱/۶) که نشان دهنده مخالفت وی با امویان است. وی در زمان هشام بن عبدالملک بدست خالد بن عبدالله قسری به قتل رسید (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۴۲۵/۵). سعید بن جبیر کوفی نیز یکی از رهبران مرجئه جبریه بود.

وی قاری قرآن و مفسر مشهوری بود که در حلقه درس ابن عباس حاضر می شد و به اتفاق منابع معتبر شیعی از اصحاب امام سجاد (علیه السلام) بوده است (امین، ۲۰۰۷: ۲۳۴/۷). وی در سال هشتاد و یک به همراه عبدالرحمن بن محمد بن اشعث علیه حجاج بن یوسف ثقفی خروج کرد (طبری، همان: ۴۸۷/۶). آن چنان که از سخنان او در این قیام بر می آید به شدت ضد اموی بوده به طوری که بنی امیه را به خروج از دین متهم کرده است. ابن سعد می گوید: « سعید بن جبیر در روز دیر الجمجم خطاب به جنگجویان می گفت: با آنان آبنی امیه به سبب خودکامگی در حکومت، خروج از دین ستم بر بندگان خدای و پایمال کردن نماز و خوار کردن مسلمانان بچنگید. او پس از شکست شورش دیر الجمجم به مکه رفت» (ابن سعد، همان: ۲۶۵/۶) وی مدتها پس از سرکوبی قیام ابن اشعث در سال ۹۴ توسط حجاج دستگیر شده و به قتل رسید. طبری داستان کشته شدن سعید را چنین نقل می کند: « حجاج به ولید نوشت: منافقان و اختلاف اند از آن به مکه پناه برده

اند. اگر امیر صلاح ببیند مرا درباره آنها اجازه دهد. ولید به خالد بن عبدالله قسری دستور دستگیری آنان را صادر کرد. وی نزد حجاج فرستاده شده و حجاج او را گردن زد» (طبری، همان: ۴۸۸/۶).

جریان محاکمه سعید بن جبیر توسط حجاج نشان می دهد که علت صدور فرمان اعدام او از سوی حجاج به رسمیت نشناختن حکومت وی و نقض بیعت با بنی امیه بوده است. یکی دیگر از رهبران مرجئه جبریه اُبوربه بود که در قیام یزید بن مهلب از دی شرکت کرد. وی رهبر گروهی از مرجئه در این قیام بوده که برای خود پیروانی داشت آنها شعارشان عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر بود (ابن اثیر، همان: ۸۰/۵). وی در همین جنگ کشته شد (همان: ۸۴/۵). دیگری ثابت قطنه از دی خراسانی بود (اصفهانی، همان: ۲۶۹/۱۴). او یزید بن مهلب را به شورش علیه یزید بن الملک و نبرد با او و خلع وی تشویق کرد. لذا زمانی که یزید بن مهلب بر ضد بنی امیه شورید ثابت نیز در کنارش بود. وی در ضمن اشعاری که در زمان جنگ سرود در اشاره به خلیفه گفت: «انا لضرابون فی حمس الوغی رأس المتوج ان اراد صدورا»

ما در بحبوحه جنگ سر کسی را که تاج بر آن است و نخواهد در برابر ما بایستد با شمشیر خواهیم زد (همان: ۲۷۸/۱۴). وی همچنین علیه الشرس بن عبدالله سلمی کارگزار هشام بن عبدالملک در خراسان سر به شورش برداشت. زیرا اشرس به مسلمانان غیر عرب وعده داده بود که از گرفتن جزیه خودداری کنند اما به وعده خویش عمل نکرد (ابن اثیر، همان: ۱۴۸/۵). وی در سال صد و ده در جنگ با ترک ها کشته شد. از دیگر رهبران مرجئه جبریه حارث بن سریق تمیمی و دبیر و قاضی او جهم بن صفوان بود که در خراسان در مخالفت با بنی امیه خروج کردند.

۳-۵. مواجهه مرجئه قدریه

مرجئه قدری یکی از گروه‌های مرجئه بودند که در نیمه دوم قرن اول و همزمان با شکل‌گیری اندیشه قدر در سرزمین شام و عراق بوجود آمدند. بنابراین این گروه در کنار اعتقاد به ارجا اعتقاد دیگری را نیز پذیرفتند و آن نفی تقدیر الهی در افعال انسان بود. مرجئه قدریه همچون مرجئه جبریه سیاستمدارانی سرکش و انقلابی بودند و مردم را به شورش علیه امویان فرا می خواندند. آنان ایمان را معرفت اکتسابی به خداوند دانسته و انسان را موجودی مختار و صاحب اراده می دانند. همین اعتقاد باعث شد که آنان خلفای اموی را در ردیف سایر مسلمانان قرار دهند. عملکرد آنان نشان می دهد که همچون مرجئه جبریه و بر خلاف مرجئه ناب، برای اعمال ارزش قائلند. بدین شکل که معتقد شدند انسان باید در برابر اعمال خوب، پاداش و در برابر اعمال بد، کیفر ببیند. این اندیشه

موجب خشم خلفای اموی نسبت به آنان گردید. زیرا اکثر آنان معتقد بودند خلیفه هرگز محاسبه نخواهد شد. در حقیقت مصالح سیاسی امویان ایجاب می نمود که از اندیشه های جزجبر و انکار محاسبه دفاع نمایند. در این زمینه مدائنی مثالی آورده که می گوید: « روزی معاویه گفت: خداوند خلفا را به بهترین امور گرامی داشته است: آنان را از آتش دوزخ نجات داده، بهشت را بر آنان واجب کرده و اهل شام را یاران ایشان قرار داده است» (عطوان، همان: ۵۸). وی در جایی دیگر می گوید: «پس از آنکه هشام به خلافت رسید خطبه ای خواند و در آن گفت: سپاس خداوندی را که به سبب این قیام مرا از آتش دوزخ نجات داد به آنها علاوه بر مسائل مذهبی، در مسائل سیاسی چون مساله خلافت و شرایط خلیفه نیز به بحث پرداختند در حقیقت موضوع خلافت مهمترین موضوع سیاسی ای بود که آنها مطرح نمودند.

مرجئه قدریه بر خلاف خالصه ادعای انحصار خلافت به عرب و قریش را رد کرده و دخالت اصل جبر را در موضوع خلافت نادرست می دانستند. اصلی که امویان پایه های مشروعیت خود را بر آن بنیان نهاده بودند و با توسل به آن خلافت خود را از جانب خداوند و به قضای الهی قلمداد می کردند. آنان اظهار داشتند که خداوند هرگز کسی را به زمامداری مسلمانان منصوب نمی کند، بلکه مساله انتخاب خلیفه بایستی به شورا واگذار شود و از طریق اجماع امامتش به اثبات برسد. در این شورا بایستی سزاوارترین فرد بدون در نظر گرفتن نژاد انتخاب گردد. خلیفه منتخب باید به کتاب خدا و سنت پیامبر رفتار کند و در صورت ارتکاب ظلم و ستم مستوجب خلع می شود (عطوان، همان: ۸۷).

مساله دیگری که مرجئه قدری را رو در روی بنی امیه قرار داد اعتقاد آنان به برابری عرب و موالی بود. آنان معتقد بودند که همه مسلمانان امت واحدی هستند که از حقوق و وظایف یکسانی برخوردارند. رنگ و نژاد موجب هیچ گونه امتیازی نیست و ملاک امتیاز و برتری، تنها تقوا و عمل است.

مرجئه قدریه و رهبران آنان که مهمترین آنها معبد جهنی و غیلان دمشقی بودند با نظر امویان تبعیض آمیز امویان (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۴۵/۳) به شدت مخالفت کردند و همه مسلمانان را در بهره مندی از اموال و دارایی های برابر و یکسان دانستند. از مجموع آنچه که گفتیم مشخص گردید مرجئه قدری از گروه های مخالف بنی امیه بودند که به هر طریق ممکن علیه آنان کوشش می کردند و لذا در انتظار فرصت به محض بدست آوردن فرصت مناسب همراه دیگر شورشیان علیه امویان می

شوریدند. برای نمونه معبد جهنی را می توان نام برد که همراه ابن اشعث خروج کرد. وی پس از شکست این قیام دستگیر و به فرمان حجاج با تحمل شکنجه های بسیار به قتل رسید (ابن کثیر، همان: ۳۴/۹)

غیلان دمشقی را نیز می توان به عنوان نمونه ای دیگر از مرجئه قدری نام برد. وی مدتی معتمد عمر بن عبدالعزیز بود و از جانب وی رد مظالم می کرد (زرکلی، ۱۹۸۶: ۲۴۶/۷). اما از زمانی که در برابر هشام سر به نافرمانی برداشت و حق مطلق خلافت را از او سلب کرد از صدور فرمان اعدام او ابایی نکرد و او و دوستش صالح بن سوید را به طرز فجیعی کشت (ابن مرتضی، همان: ۲۶).

اینگونه به نظر می آید که عملکرد دوگانه مرجئه در تاریخ و به تبع آن داوری دو سویه درباره آنها به ماهیت دو پهلوی کلمه «ارجاء» و تعریف خاص آنان از «ایمان» بازمی گردد. بدین سبب اصطلاح مرجئه گاهی برای طیف های متفاوت و حتی متعارضی از فرقه های اسلامی همچون خوارج و شیعه نیز به کار رفته است که این مسأله محققان را دچار تشکیک و تردید می نماید.

حتی خوارج که از مخالفان سرسخت مرجیان هستند همواره هر کس را که عقیده ای جز باورهای آنان داشت را نسبت مرجئه میدادند. گروه های دیگر اسلامی نیز با حساسیتی که نسبت به فرقه مرجئه داشتند، گاهی چنین کرده اند. تا جایی که برخی مورخان، دوازده فرقه را برای مرجئه برشمرده اند. (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۱۷) چه بسا علت این امر را باید در نقطه اشتراک تمامی این تفکرات منسوب به مرجئه، که در واقع همان تعریف از «ایمان» و کاربرد مفهوم «ارجاء» است، جستجو نمود. در نهایت مرجئه قربانی تضادها و اختلافات فکری فرقه ای متعدد خویش شده و منشعب گردیدند. برخی به دلیل مبارزات سیاسی مرجئه احتمال داده اند که مرجئه روحیه سازشکارانه نداشته اند بلکه از آغاز نیز که برای گریز از بحثهای مذهبی - سیاسی درباره علی و عثمان اعتقاد به ارجاء را مطرح کردند قصدی برای جدا کردن مسیر خود از سیاست نداشته اند و این نظریه را از روی تسامح در دینداری مطرح نکرده اند؛ بلکه تنها برای آنکه همگان را در یک اقدام مشترک علیه بنی امیه تحریک کنند خواستار ترک چنین بحث هایی بوده اند.

نتیجه گیری

شکل گیری اولیه مرجئه در ابتدا واکنشی به افراطی گری های خوارج بود و سپس با توجیه گری اعمال حاکمان اسلامی و بازداشتن مردم از هر گونه دخالت و اقدام اصلاحی؛ نهایتاً به رواج لاابالی گری و بی ارج شمردن اعمال و احکام اسلامی، کشیده شدند. در چنین شرایطی، حکام اموی برای توجیه ستمکاری های خود از این اندیشه استفاده کرده و آن اساس بنیان و پایه های مشروعیت خود را بر آن اساس بنیان نهادند. درست است که تأثیرات منفی اندیشه ارجاء تا حدی توانست دوام حکومت امویان را در بر داشته باشد ولیکن همین اندیشه نتایج متفاوت دیگری نیز به دنبال داشت که در خاصیت دو پهلوی این اندیشه در تعامل و تقابل آنان با امویان نهفته شده بود. در واقع اندیشه ارجاء و تفکیک ایمان از عمل همان گونه که به کار خلفا می آمد به گونه ای که با تمسک به آن خود را از انتقاد مردم ایمن می دانستند، مردم نیز می توانستند با بهره گیری از آن تجسس در امور دینی شان را مردود اعلام دارند، لذا این مساله توانست به رویارویی ایشان و امویان بینجامد به گونه ای برخی از فرق مرجئه در برابر امویان واکنش های سختی از خود نشان داده و در برابر قیام های ضد اموی شرکت کردند.

منابع و ماخذ

- ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، ۱۳۷۳
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالصار، ۱۳۸۵ق
- ابن اثیر، عزالدین، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹
- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، دار احیاء الکتب العربیه، [بیتا]
- ابن جوزی، ابوالفرج، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا زکاوتی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸
- ابن حزم، محمد بن علی بن احمد، الفصل فی الملل و الاهوا و النحل، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶
- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۵

- ابن کثیر، اسماعیل، البدايه النهايه، بيروت، مكتبه دار الكتب العلميه، ۱۴۱۵
- ابن مرتضى، احمد بن يحيى، طبقات معتزله، بيروت، فرانتز اشتاينز، ۱۹۶۰
- اشعري، ابوالحسن علي بن اسماعيل، مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، ترجمه محسن مويدي، تهران، اميركبير، ۱۳۶۲
- اشعري، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، تصحيح محمد جواد مشكور، تهران، علمي و فرهنگي، ۱۳۶۱
- اصفهانى، ابوالفرج، الاغانى، تحقيق عده من الفضلاء، بيروت، دار احياء التراث العربى، [بى تا]
- امين، احمد، ضحى الاسلام، بيروت، دار الكتاب العلميه، ۲۰۰۷
- بغدادى، عبدالقاهر طاهر بن محمد بغدادى، الفرق بين الفرق، تحقيق لحنه احيا التراث العربى، بيروت، دار الافاق الجديده، ۱۴۰۸
- حميرى، نشوان، الحور العين، تحقيق كمال مصطفى، بيروت، دار آزال، ۱۹۸۵
- رضازاده لنگرودى، رضا، برخورد اندیشه های سياسی در اسلام، پژوهشى درباره مرچئه، بى جا، كتاب توس، ۱۳۶۳
- زرکلى، خيرالدين، بيروت، دارالعلم الملايين، ۱۹۸۶
- شهرستانى، ابوالفتح محمد بن عبدالکريم، الممل و النحل، تخريج محمد فتح اله بدران، قمف منشورات الرضى، ۱۳۶۹
- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث، ۱۹۶۴
- عطوان، حسين، مرچئه و جهميه در خراسان عصر اموى، ترجمه حميدرضا آژير، مشهد، آستان قدس رضوى، ۱۳۸۰
- عطوان، حسين، فرقه های اسلامى در سرزمين شام در عصر اموى، ترجمه حميدرضا شيوخى، مشهد بنياد پژوهش های اسلامى، ۱۳۷۱

- عقيلي، ابو جعفر محمد، الضعفاء الكبير، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٨
- فيومي، محمد ابراهيم، الخوارج و المرجئه، قاهره، دار الفكر العربي، ١٤٢٣
- معروف حسني، هاشم، جنبش های شيعی در تاريخ اسلام، ترجمه محمد صادق عارف، مشهد، بنياد پژوهش های اسلامي، ١٣٧١
- مقريزي، احمد بن علي، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار، بغداد، مكتب المثنى، [بی تا]
- ملطی، عبدالرحمن، التنبيه و الرد على الاهواء و البدع، قاهره، مكتبه المدبولی، ١٤١٢
- ميان محمد شريف، تاريخ فلسفه در اسلام، ترجمه نصرالله پورجوادی، تهران، مركز نشر دانشگاهي، ١٣٧٠
- نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی، فرق شيعه، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگي، ١٣٦١
- همدانی، قاضي عبدالجبار، فصل الاعتزال و طبقات المعتزله، تونس، الدار التونسيه للنشر، ١٩٧٤
- وات موننگمري، فلسفه و كلام اسلامي، ترجمه ابو الفضل عزتي، تهران، علمی و فرهنگي، ١٣٧٠

Cook.M, Early muslim dogma, Cambrhidge unerversity Press, 1981

Mac Donald, D.B. The development of muslim theology juresprudenc and constitutional theology, london, 1985